

word:	definition:	Example 1:
Vicinity نزدیکی - محله	region near a place; neighborhood منطقه ای نزدیک یک مکان ، همسایگی	Living in the vicinity of New York, Jeremy was near many museums. چون جرمی در حوالی نیویورک زندگی می کرد به موزه های زیادی نزدیک بود
Century قرن	100 years یکصد سال ، قرن	George Washington lived in the eighteenth century. جرج واشنگتن در قرن هجدهم زندگی می کرد
Rage خشم	violent anger; something that arouses intense but brief enthusiasm خشم شدید ، چیزی که علاقه ی شدید اما مختصر بر می انگیزد	Joan's bad manners sent her mother into a rage. بد رفتاری جوان خشم مادرش را برانگیخت
Document سند	something handwritten or printed that gives information or proof of some fact چیز دستنویس یا تایپ شده که درباره ی حقیقتی شواهد یا اطلاعات می دهد	Newly discovered documents showed that the prisoner was obviously innocent. مدارک به تازگی کشف شده نشان داد که زندانی کاملاً بی گناه است
Conclude پایان دادن - به نتیجه رسیدن	end; finish; decide تمام کردن ، به پایان رساندن تصمیم گرفتن	Most people are happy when they conclude their work for the day. بیشتر افراد وقتی کار روزانه شان را تمام می کنند خوشحالند
Undeniable غیر قابل انکار	not to be denied; cannot be questioned نمی توان انکار کرد ، نمی توان زیر سوال برد ، غیر قابل انکار	The jury concluded that the teenagers were undeniably guilty. هیئت منصفه به این نتیجه رسید که نوجوانان بی تردید مقصر هستند
Resist مقاومت کردن در برابر	act against; strive against; oppose عمل کردن برخلاف ، مخالفت کردن با ، مقاومت کردن	Totie could not resist eating the chocolate sundae. توتی نمی توانست جلوی خودش را بگیرد و بستنی میوه ای شکلاتی نخورد
Lack نیاز - نداشتن	be entirely without something; have not enough کاملاً فاقد چیزی بودن ، به اندازه کافی نداشتن	Your daily diet should not lack fruits and vegetables. رژیم غذایی روزانه شما نباید فاقد میوه و سبزیجات باشد
Ignore نادیده گرفتن	pay no attention to; disregard توجه نکردن به ، نادیده گرفتن	Little Alice realized that if she didn't behave, her parents would ignore her. آلیس کوچولو متوجه شد که اگر مودب نباشد والدینش به او بی توجهی می کنند

Challenge	به مبارزه طلبیدن	call to a fight	به مبارزه طلبیدن	Aaron Burr challenged Alexander Hamilton to a duel.	آرون بور، الکساندر همیلتون را برای نبردی تن به تن به مبارزه طلبید
Miniature	مینیا تور - ریز	represented on a small scale	در مقیاسی کوچک نشان داده می شود ، کوچک	The young boy wanted a miniature sports car for his birthday.	پسر بچه برای تولدش ماشین مسابقه کوچکی می خواست
Source	منشا - منبع	place from which something comes or is obtained	مکانی که از آن چیزی نشات می گیرد ، منشا ، مبدا ، سرچشمه	The college student knew that he needed more than a basic textbook as a source for his report.	دانشجو می دانست که به بیش از یک کتاب درسی پایه به عنوان مرجعی برای گزارشش نیاز دارد